

علی اکبر جلیلووند

فرصت‌های فوت شده

در تار و پود مناسبات سیاسی و بازرگانی ایران و اروپا

پس از اینکه شاه اسماعیل اول، مؤسس سلسله صفویه، در شب دوشنبه نوزدهم رجب ۹۲۰ قمری - در سراب آذربایجان وفات یافت، پسر ارشدش طهماسب میرزا که در آن هنگام قریب یازده سال داشت بجای پدر بر تخت سلطنت نشست و پسر شاه طهماسب مشهور گردید و اداره مملکت بدست سران منتفذ قزلباش سپرده شد.

این پادشاه بیشتر ایام سلطنت خود را گرفتار اختلافات و کشمکش‌های امرای و سران قزلباش و نیز حمله اوزبکان بنواحی خراسان و مقابله با سپاه قوی و ورزیده امپراتوری عثمانی، در صفحات غرب و شمال غربی ایران بود.

در سال ۹۳۹ قمری عبیداله خان اوزبک برای بار پنجم بشمال خراسان تاخته، هرات را محاصره کرد. شاه طهماسب در همین سال برای مقابله با اوزبکان سپاهی آراسته، از قزوین به جانب هرات برد. لیکن خان اوزبک پس از قتل و غارت نواحی اطراف هرات؛ دست از محاصره شهر کشیده، با غنایم و اسرایسی که بدست آورده بود، بطرف ماوراءالنهر عزیمت نمود.

شاه طهماسب وارد هرات گردید و بعد از اقامت کوتاهی برای زیارت مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام و سرکش، با بابت خراسان به جانب مشهد مقدس

تا این ایام شاه مزبور و اکثر امراء وحتى عده‌یی از افراد سپاهش ؛ مانند زمان شاه اسماعیل اول، از شرب شراب و ارتکاب سایر مناهای روگردان نبودند ، مهذا شاه طهماسب تصمیم گرفت که خود ترك مناهای و شراب نموده ، امرای قزلباش و رجال مملکت را هم از ارتکاب باین اعمال باز دارد. لذا :

« بعد از ورود ، آستانه مبارکه رضویه - علی صاحبها الف سلام و تحیه - را بوسیده و لوازم زیارت را بعمل آورد و از جمیع مناهای شرعی توبه فرموده ، به قسم و سوگند مؤکد نمود و جمیع مقربان درگاه عالم پناه ، به آن حضرت اقتداء کرده ، باین سعادت فایز شدند و حکم قضا نفاذ یافت که در ممالک مجروسه ، کسی مرتکب نامشروعیات نشود و مبلغ دوازده هزار تومان که بسبب شرابخانه و معجون‌خانه و قمارخانه ، از ممالک مجروسه بازیافت میشد ، از دفاتر اخراج کرده ، ابواب آنها رامسدود دارند. . . . » (۱)

شاه طهماسب بدین ترتیب بقول صاحب زبدة التواریخ :

« از سوابق اعمال نادم شده ، لوٹ دامن عفت را به آب توبه شست و حکم کرد که جمیع شرابخانه‌های مملکت را خراب کنند . . . »

شاه جوان بعد از اقامت مختصری در مشهد ، شهر هرات عودت نمود و چون عبیداله خان اوزبک ، مجدداً در آن صفحات مشغول تاخت و تاز و قتل و غارت بود ، شاه طهماسب که میدانست خان اوزبک از مقابله با او خودداری میکند ، با ارسال اشعار ذیل که خود سروده بود ، سعی کرد وی را بجنگیدن و ادار نماید :

چو رفتم سپاهی بر انگیختی	چو باز آمدم زود بگریختی
ز آمد شد ما خراسان خراب	همه بندگان خدا در عذاب
اگر پادشاهی بمیدان در آی	زما هر که راملك ببخشد خدای

ولیکن خان اوزبک که مصلحت خود را در جنگ کردن نمی‌دید ، با شعار شاه طهماسب نیز اغفال نشده ، برای جنگیدن حاضر نگردید و بطرف ماوراء النهر عزیمت نمود .

در این هنگام خبر ورود سلیمان خان سلطان عثمانی باقوای فراوان بخاک آذربایجان با اطلاع شاه طهماسب رسید و شاه جوان با عجله و سرعت زیاد از هرات بصوب قزوین حرکت کرد :

... و بعزم دفع رومیان به بیست و یک کوچ ، از هرات خراسان به کبود گنبدری تشریف فرما گردید... (۱)

در این موقع سپاه رومیان بیشتر بلاد آذربایجان را تصرف کرده بودند و سلطان عثمانی خود در تبریز متوقف بود .

چون تعداد قوای کارآمد شاه طهماسب ، بیش از هفت هزار نفر و اسبان قابل استفاده ، بیشتر از سه هزار رأس نبود و از طرفی عده‌ی از سران قزلباش و حکام ایران هم به سپاه رومیان پیوسته بودند و عده‌ی عساکر عثمانی چندین برابر افسراد سپاه وی بود ، شاه صفوی صلاح کار خود چنان دید که از روپرو شدن باقوای عثمانی خودداری کرده ، با جنگ و گریز و شبیخون زدن به دشمن - باصطلاح امروزه « جنگ پارتیزانی » - و خراب کردن و سوزاندن دهات و اماکن مسیر آنان و ممدوم کردن آذوقه ؛ خصم را در مضیقه و تنگنا قرار دهد .

خوشبختانه برف سنگینی هم که اول عقرب همان سال در آن حدود افتاد ، انجام نقشه شاه طهماسب را تسریع کرد .

کثرت برف بخصوص در نواحی زنجان و سلطانیه بقدری بود که بمصدق این بیت کمال‌الدین (= اسماعیل) ، شاعر شهیر قرن هفتم :

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوهها است نهان در میان برف ، تمام دشت و جبال را مستور گردانید و ... طریق عبور و مرور عساکر منصوره را مسدود کرد . بسی نفس از مردم روم و اسب و اشتر و الاغ و چاروا

از شدت برودت و کثرت برف و قلت آذوقه در معرض تلف درآمد ۱۴۰۰۰ تلفات زیادی که از این حیث بر میان وارد گردید، شعرای آن زمان را بسرودن اشعاری واداشت که رباعی زیر نمونه‌ی است از آن اشعار :

رفتم چو بسطانیه آن طرفه چمن دیدم دو هزار مرده بی‌گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را؟ باد سحر از میانه برخاست که من
عاقبت «لشکر قیامت اثر برف و سرما» و یا بقول شاعر «باد سحر» سلطان
سلیمان خان و سپاهیان بی‌شمارش را بطرف بغداد بازگشت داد و شاه طهماسب
توانست بلادی را که بتصرف رومیسان درآمد بود ، مجدداً متصرف گردد .
در خلال این جنگ و گریزها، هنگامیکه سلطان عثمانی در زنجان بود، شرحی
بشاه طهماسب نوشته او را به جنگیدن دعوت میکند . شاه طهماسب در کتابی
که راجع بشرح وقایع و احوالات زندگی خود نگاشته و به « تذکره شاه -
طهماسب» مشهور است ، نامه سلطان عثمانی و جواب خویش را ذکر کرده
است .

و نکته شایان دقت اینجا است که شاه جوان صفوی در جواب نامه
«خواندگار» به جنگ چالدران اشاره نموده ، اظهار میدارد که : در آن جنگ
اکثر سران سپاه و افراد قشون شاه اسماعیل مست بوده‌اند و یکی از علل شکست
را در نبرد مزبور همین «جنگ مستانه» میدانند . همچنین در این کتاب شاه
طهماسب به چگونگی جریان توبه کردن خود و توبه دادن سران قزلباش و
امنای دولت از میگساری و سایر مناهای به تفصیل شرحی نگاشته است . که برای
مزید اطلاع علاقه‌مندان بوقایع تاریخی و تکمیل مطالبی که قبلاً گفته شد ،
عیناً از کتاب مذکور نقل مینماید :

« ... خواندگار کتابتی بمن نوشته ، فرستاده بود . مضمونش آنکه :
پدر توشاه اسمعیل - علیه الرحمه - با پدر من جنگ کرد . تونیز دعوی شجاعت
میکنی ؛ بیا جنگ کنیم . و اگر جنگ نمی‌کنی ، دیگر ادعای شجاعت مکن .
در جواب کتابت او نوشتم که : بزرگتری از جمیع موجودات ، حضرت پروردگار

- جل جلاله و عظم شأنه - راست . و در کلام شریف فرموده : که در جهاد و غزا که با کفار نمایند خود را به تهلکه میندازید . قوله تعالی : **وولاتلقوا یا یدیکم- الی‌التهلکه** . جایی که درغزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد ، من چگونه دولشکر مسلمان را که در عدد برابر ده کس ، یک کس نبوده ، به جنگ فتوی دهم ، و این مسلمانان را در تهلکه اندازم ؟

پدر من در آن روز که با پدر شما جنگ کرد ، دور میش خان و سایر امرا و بلکه تمامی لشکر اومست بوده اند . شب تا صبح شراب خورده ، آهنگ جنگ نموده بودند و این مقدمه بنایت نامعقول و بد واقع شده بود . از آن تاریخ هر گاه حکایت جنگ چالدران بمیان می آید ، من دور میش خان را دعای بد میکنم ، که پدرم شاه اسمعیل را فریفته برد و جنگ کرد .

دیگر آنکه حضرت الهی - عزاسمه - فرموده : که یک مسلمان با دو کافر جنگ نکند . و ما خود بحسب تخمین یک کس در برابر ده کس زیاد چه کنیم ؛ پس چگونه خلاف امر خدای تعالی - جل شأنه - باید کرد ؟ خود را دانسته بر آتش باید زد؟ دیوانه‌ای باید یا مستی که جنگ بی صرفه کند و خود را به هرزه و غرور در معرض تلف اندازد . **والحمد لله و المنه که لشکر قلمرو من از شراب و فسق ، بلکه جمیع مناهی توبه کرده اند و در کل مملکت من شرابخانه و بوزخاها و بیت اللطف و سایر نامشروعات بر طرف شده ...**

شاه طهماسب در کتاب مزبور راجع بجریان توبه کردن خود چنین

ادامه میدهد :

« ... و من خود در وقتی که از هرات کوچ کرده بزیارت مشهد مقدس ملایک آشیان حضرت امام رضا - علیه السلام - میرفتم ، میرسید محمد پیشنماز مدینه مبارکه حضرت رسالت پناه محمد - صلی الله علیه و آله - را در خواب دیدم که بمن میفرماید که : از مناهی بگذر که ترافتوحات خواهد شد . در صبح به احمد بیگ وزیر و بعضی از امرا که حاضر بودند ، این خواب را بیان کردم . بعضی از ایشان گفتند که : از بعضی منهیات بگذریم ، و از بعضی دیگر مثل شراب

مودند. آخر من گفتم که امشب بدین نیت میخوابم ، بهر طریق که مینماید ، بدان عمل خواهم کرد . و حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند : الرویاء الصالحة یربها المؤمن الصالح وقال لم یقطع المبررات .
باز همان شب در واقعه دیدم ، که در بیرون پنجره پایین پای حضرت امام ثامن امام رضا - علیه الف الف التحیه والثنا - دست سیادت پناه میرهادی محتسب را گرفته از شراب و زنا و جمیع مناهای توبه کردم . صباح این خواب را نیز بجماعه بیان کردم . بقدرت و توفیق حضرت باری - جل شأنه - بهمان طریق که در خواب دیده بودم ، در همان موضع سید مذکور حاضر شده ، دستش را گرفته از جمیع مناهای توبه کردم . و در سن بیست سالگی که این سعادت نصیب شد این رباعی را انشا کردم :

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند به یا قوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر رنگ که بود شستیم به آب توبه آسوده شدیم
الحمد لله والمنة اذ آن تاریخ که این سعادت میسر شده ، از کل مملکت من فسق و فجور بر طرف شده و روز بروز بتوفیق الله تعالی فتوحات گوناگون روی نموده ، بطریقی که هرگز در خاطر ما شمه‌ای اذ آن نمی رسید و جمیع عقلاء در این مقدمات حیرانند و من هر چند مردانه باشم ، در عمر خود از عهدۀ شکر شمه‌ای اذ این مقدمات ، بیرون نمی توانم آمد .
اگر هر سوی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی
هنوز از بی زبانی خفته باشم ز صد شکر یک ناگفته باشم ۱۰

شاه طهماسب الحق در توبۀ خود پایدار ماند و تا آخر عمر هرگز پیرامون میکساری و سایر منہیات نگر دید و تا پایان زندگی پادشاهی متدین و پرهیز کار و سخت متعصب باقی ماند و همواره در پیشرفت مبادی دین بخصوص در نهی اذمنکر و امر بمعروف ، جدی بلیغ میذول میداشت .
سران قزلباش و بزرگان قوم هم با او تاسی کرده ، از مناهای

اجتناب میکردند . مخصوصاً که شاه هم نسبت با اجرای احکام دین سخت مقید بود .

اسکندر بیک منشی ترکمان ، صاحب تاریخ عالم آرای عباسی ، در شرح صفات شاه طهماسب و مراتب دین داری او چنین مینگارد :
 «... پیوسته امر بمعروف ونهی ازمنکر نصب العین ضمیرانورش بود . چنانچه (؟) اذیت درست وحسن اعتقاد درعنفوان شباب و اوان نشاء جوانی وعین لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی به توبت و انابت راغب گشته ، درسنة تسع وثلاثین و تسعمائه [= ۹۳۹ق] که نه سال از جلوس همایونش گذشته ، بیست ساله بود که زبان صدق بیان به کلمة «توبواالی الله» گویا رفت وعن صمیم القلب از جمیع مناهی توبه کرده ، بنوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه ، پیرامن خاطر شریفش نکریدید... الخ» .

این گرایش بدیانت و تقدس و اجتناب از اعمال قبیحه ، محاسن زیاد در برداشت . ولی بدبختانه تعصب فوق العاده شاه و احتراز از تماس ومذاکره با مسیحیان باعث شد از موقعیت های پرارزشی که نصیب او میکردید ، نتواند استفاده نماید .

توضیح اینکه در این هنگام امپراتوری عثمانی یکی از قدرتهای بزرگ آن عصر محسوب میشد . سلاطین و امرای ممالک اروپا پیوسته از این قدرت بیمناک بودند . چنانکه اکثر ممالک اروپای شرقی بتصرف سلاطین آل عثمان درآمدند بود وعساکر ترک تا نزدیک شهر وین رسیده بودند . در چنین وضعی ، سلاطین اروپا بسیار مایل بودند که با پادشاه ایران متحد گشته ، در دفع دشمن مشترك ، همکاری نمایند . وهم چنین برای افتتاح باب تجارت با دولت ایران وارد مذاکره و اقدام شوند . از این رو در سال ۹۲۴ قمری یعنی بعد از شکست چالدران «لودویک دوم» پادشاه مجارستان ، سفیری بنام فر پطرس (Erere Petrus) از کشیشان مارونی جبل لبنان ، بدربار شاه اسماعیل فرستاد .

وطی نامه‌یی از شاه ایران تقاضا کرد که علیه دوات عثمانی با او متحد

متحده میگردید، که عثمانیان را گوشمال داده جبران شکست چالدران را بنماید؛ این درخواست را استقبال کرد و به پادشاه مجارستان جواب مساعدی داد و همان کشیش را بعنوان نماینده خود به نزد شارل پنجم امپراتور مقدّر آلمان و پادشاه اسپانی نیز، اعزام داشت و طی نامه‌یی از شارل درخواست کرد که متفقاً بدولت عثمانی حمله نمایند. نامه مزبور بواسطه سختی مسافرت در آن زمان و دوری راه، بعد از چهار سال بدست شارل رسید و شارل که در این موقع گرفتار جنگ با سلاطین اروپا بود، نتوانست بزودی جوابی به شاه اسماعیل بدهد. تا اینکه در سال ۹۳۶ قمری یک سال بعد از فوت شاه اسماعیل بواسطه فررپطرس سابق الذکر جواب نامه شاه صفوی را ارسال داشت و در نامه خود، ضمن شرح فتوحات خویش در اروپا، تقاضای شاه اسماعیل را در اتحاد علیه دشمن مشترک، حسن استقبال کرد.

این نامه محتمل است یکی دو سال بعد بدست شاه طهماسب جاننشین شاه اسماعیل رسیده باشد. ولی معلوم نیست که شاه طهماسب جوابی باین نامه داده باشد شاید هم بواسطه همان تعصب شدید و نفرت از «کفار» و نجس دانستن فرنگی‌ها، اصولاً توجهی بموضوع نکرده است.

شارل پنجم که بسیار مایل بود با شاه ایران علیه ترک‌ها اتحادی برقرار سازد در سال ۹۳۵ قمری مجدداً سفیری بنام یوحنا بالبی (Johanna - Balbi) که یکی از امرای کشور و بزرگان مملکت او بود، با نامه‌یی بدربار شاه صفوی اعزام داشت:

خطاب نامه کما فی السابق به شاه اسماعیل است و معلوم میشود که تا آن تاریخ سلاطین اروپا از فوت شاه اسماعیل مطلع نبوده‌اند. در نامه مزبور شارل مینویسد که: مضمون است از راه ایتالیا و مجارستان به ترک‌ها حمله کند و تقاضا کرده است که شاه ایران هم در این هنگام اگر ممکن باشد، از طرف ایران بکشور عثمانی حمله نماید و چنانچه جنگیدن برای پادشاه صفوی مقدور نیست، لااقل قشونی باآذربایجان و سرحدات عثمانی گسیل دارد، که عده‌یی از سپاه هیان ترک در آن حدود مشغول شوند. بالبی از راه دریای ایض و سوریه بطرف

موفق شده باشد؟ درحالی‌که همین ایام دولتین ایران و عثمانی در حال جنگ بودند.

با همه مشکلات و موانعی که در امر اتحاد با پادشاه ایران موجود بود، و با عدم توجه و علاقه دربار ایران، شارل پنجم مجدداً در سال ۹۵۸ قمری یعنی بیست سال بعد از مسافرت یوحنا بابلی، سفیر دیگری برای اتحاد بین دولتین، علیه دشمن مشترک بدربار ایران فرستاد و این سفیر از راه دریا به جزیره هرمز وارد شد و بحضور شاه طهماسب هم رسید. ولی مانند دفعات قبل، استقبال و توجهی از طرف شاه صفوی به پیشنهادهاى شارل نشد. سرانجام، سه سال بعد، سپاهیان ایران از عساکر عثمانی شکست خوردند و معاهده سال ۹۶۱ که بضرر ایران بود، بین دولتین ایران و عثمانی منعقد گردید.

سرپرسی سایکس در تألیف خود بنام **تاریخ ایران** مینویسد: که چندی پیش از مرگ شاه طهماسب، یعنی اواخر سلطنت این پادشاه، از طرف جمهوری و نیز سفیری بنام **وینچینتو آ. دالساندری** (A. Vincentio Dalessandrie) بدربار پادشاه صفوی در قزوین وارد شد، که شاه را علیه ترکها تحریک کند.

چون در این زمان ترکها تصمیم داشتند که جزیره قبرس را از تصرف و نیزی‌ها خارج نمایند، جمهوری و نیز با ارسال سفیر مزبور سعی داشت شاه طهماسب را بر ضد دشمن مشترک با خود متحد سازد. ولی این سفیر هم مانند نمایندگان سابق در انجام مقصود خود توفیقی حاصل نکرد.

علاوه بر سفرای مذکور که از طرف شارل پنجم دامپراطور آلمان و شاه اسپانی، و پادشاه مجارستان و جمهوری و نیز برای اتحاد علیه ترکها بدربار ایران آمدند، الیزابت ملکه انگلستان و تزار روسیه نیز هیأت‌هایی جهت عقد معاهده تجاری و افتتاح باب تجارت و دوستی بین ایران و ممالک خود، بدربار شاه طهماسب اعزام داشتند.

چون در این موقع پرتغالیها بواسطه تفوق نیروی بحری، بیشتر راه‌های دریایی را در دست داشتند و تجارت شرق و منجمله ایران را به خود

پرتغالیها مقابله کنند؛ لذا بفرافتادند که از راه روسیه باب تجارت و مرآده را با ایران و از راه ایران باهند و ماوراءالنهر و چین و سایر ممالک شرق باز نمایند. بخصوص که محصول ابریشم ایران در آن زمان شهرت فوق العاده بی را دارا بود و تجارت مزبور منافع سرشاری در برداشت. از طرفی تزار روسیه از هر نوع مساعدت و همراهی با تجار انگلیسی دریغ نداشته، حتی امتعه آنانرا از پرداخت حقوق گمرکی معاف کرده بود.

بدین لحاظ انگلیسیها مطمئن بودند که میتوانند با استفاده از این همراهی و تسهیلات از راه روسیه تجارت خود را با ممالک شرق توسعه دهند. لذا به تأسیس شرکت تجاری مسکو اقدام نمودند و شرکت مزبور که بنام «کمپانی مسکو» نامیده میشد؛ تصمیم گرفت برای پیشرفت مقاصد خود هیأتی بریاست **آنتونی جنکینسن** (Anthony Jenkinson) رئیس کمپانی نامبرده بایران اعزام دارد. آنتونی جنکینسن مأمور گردید که دوستی الیزابت ملکه انگلستان و ایوان مخوف تزار روسیه را به پادشاه ایران ابراز داشته، تقاضای برقراری روابط تجاری بنماید.

سفیر مزبور حامل نامه و هدایایی از طرف الیزابت برای شاه طهماسب نیز بود. منظور از اعزام جنکینسن و همراهانش، رقابت تجاری با پرتغالیها بود، که در جنوب ایران مستقر بودند. سفیر نامبرده تصمیم داشت که ابتداء تجارت ابریشم - محصول ولایات شمالی ایران یعنی شیروان و گیلان و مازندران - را که محصول عمده و مرغوب ابریشم را شامل بوده و سود سرشاری در برداشت، به کمپانی مسکو اختصاص داده بعداً بتدریج با توسعه تجارت خود در تمام ایران با پرتغالیها بر رقابت برخیزد. آنتونی جنکینسن در سال ۹۶۹ قمری بایران وارد شد و در قزوین بحضور شاه طهماسب رسید. ولی تعصب خشک شاه و نفرتی که از افراد غیر شیعه مذهب داشت، باعث گردید که از سفیر مذکور که او را «کافر و نجس» میدانست، بخوبی پذیرایی نشود. اگر چه به هیأت جنکینسن اجازه مسافرت به بعض نقاط ایران داده شد، ولی جنکینسن در انجام مأموریت خود توفیق حاصل نکرد و بدون انعقاد معاهده تجاری بمسکو مراجعت کرد. در ضمن، این هیأت مأمور بود که از شمال ایران و از راه بحر خزر خود را بماوراء النهر برساند و اعضاء هیأت در این مأموریت توفیق حاصل کردند و صحیح و سالم به بخارا و خمه رسیدند و شاید اینها این را داشته باشند که انگلیسها

بدان منطقه پای نهاده باشند (۹۶۹ق)

سال بعد - یعنی ۹۷۰ قمری - مجدداً هیأتی از طرف کمپانی مسکو بریاست جنکینسن سابق الذکر بایران آمدند. ولی این دفعه بهیچوجه موفق نشده. قبل از رسیدن بدربار شاه صفوی یکی از اعضاء هیأت بنام (توماس آلکوک - Thomas Alcock) در بین راه کشته شد و جنکینسن هم با اتفاق عضود دیگر بنام ریشارد چمی (Richard Chemie) بهر زحمت بود فرار کرده، بر وسیه مراجعت نمود.

سه سال بعد - یعنی در سال ۹۷۳ قمری - هیأت سومی بریاست آرتور ادواردز (Arthur Edwards) بطرف ایران حرکت کرد. سفیر نامبرده حامل نامه و هدایایی از طرف الیزابت ملکه انگلستان برای شاه طهماسب نیز بود.

هیأت مزبور پس از تحمل سختیهای فراوان و مسردن چند نفر از اعضاء آن در طول مسافرت، عاقبت در ۱۲ ذی القعدة ۹۷۳ بقزوین رسید.

ولی این دفعه اوضاع از دفعات قبل تا اندازهی مساعدتر بود و حتی شاه طهماسب خود تمایل به پوشیدن پارچههای لندنی نشان داد و کمپانی مسکورا از پرداخت عوارض و راهداری معاف کرد و اجازه رفت و آمد و مسافرت با اغلب نقاط ایران با نان داده شد و قرارداد تجارتنی هم بین ایران و هیأت مذکور بسته شد. ولی باز همان تعصب شدید و نفرت از کفار که شاه و بزرگان قوم بدان دچار بودند و بدرفتاری که نسبت به خارجیان میشد و همچنین ناامنی مملکت مانع گردید که شرکت نامبرده بتواند فعالیتی در ایران بنماید. و بدین ترتیب سعی و مجاهدت فراوانی که از طرف انگلیسها در زمان سلطنت طولانی شاه طهماسب برای افتتاح باب تجارت و دوستی با ایران بعمل آمد، به نتیجه نرسید و آنان نتوانستند از راه روسیه با ایران و مالاً با ممالک شرق رفت و آمد و داد و ستد نمایند.

نتیجه شاه طهماسب نتوانست از علاقه و تمایل سلاطین بزرگ اروپا که برای اتحاد با ایران علیه ترکها ابراز میشد استفاده نماید. با وجودیکه شارل پنجم سالها این تقاضا را دنبال مینمود، شاه صفوی توجهی بدرخواستهای او ننمود.

در حالیکه میتوانست با ارسال سفرائی بدربار پادشاهان اروپا و پذیرفتن

ساخته ، از ترك تازی ترکها و تجاوزات دائمی آنان بخاك ایران جلوگیری کند . متأسفانه شاه طهماسب باین موضوع مهم توجهی مبذول نداشت و در مدت طولانی سلطنت او که بیشتر ایامش صرف جنگ و زدو خورد با دولت مقتدر آل عثمان میشد ، لطعات فراوان و خسارات زیادی بکشور و اهالی ایران بخصوص ولایات هم مرز عثمانی وارد آمد . هم چنین شاه طهماسب با احتراز از پذیرفتن خارجیان تلاش تجار اروپایی را برای خرید ابریشم و سایر اتمه ایران و ایجاد روابط تجاری بلا اثر گذاشت .

نتیجه این تعصبات لطمه سختی بود که به ترقی و پیشرفت ایران وارد گردید و اروپاییان که اذرقنار و بر خورد شاه و اطرافیانیش بیمناک شده بودند ، دیگر رغبت و تمایلی برای مسافرت بایران نشان ندادند . در صورتیکه اگر اتحاد ایران و ممالک معظم اروپا عملی میشد ، علاوه بر جلوگیری از حملات و تجاوزات عثمانیها ، روابط اقتصادی و معنوی بین ایران و اروپا برقرار میگردد ، که میتواندست برای کشور ایران بسیار مفید واقع شود . و ایرانیان میتوانند از ترقیات و اختراعات و پیشرفتهای ممالک غرب ، بخصوص در رشتههای مختلف صنعت ، ماشین و چاپ و هم چنین در علوم جنگ و دریانوردی و غیره ، بهره فراوان ببرند و امروزه منابع زیاد و پر ارزشی برای اهل تحقیق درباره رسوم و آداب ایرانیان و وضع دربار آن عصر بجای مانده بود ، همانطور که از زمان شاه عباس کبیر و جانشینانش کتب زیادی بوسیله سیاحان خارجی باقی مانده است که اکنون از هر حیث قابل استفاده کامل بوده و محققان را بهترین راهنما است .

اگرچه این فقرت طولانی در زمان شاه عباس کبیر پایان یافت و دربار ایران در عصر شاه عباس بزرگ و جانشینانش مرکز و مجمع سفراء و نمایندگان و تجار و سیاحان اکثر ممالک دور و نزدیک گردید و ایرانیان باتمدن و پیشرفت های صنعتی اروپا آشنا شدند ، ولی مدتی بیش از نیم قرن فرصت از دست رفته در تاریخ ترقی يك ملت ، هیچ وقت فراموش شدنی نیست و جبران آن بسیار مشکل است . *

* در تهیه و تنظیم مطالب مربوط به روابط سیاسی و تجاری ممالک اروپا با دربار شاه طهماسب صفوی ، نگارنده از مقالات جامع و مستندی که دانشمند علامه آقاي سيد محمد علي جمال زاده در شماره های دوره جدید مجله کاوه